جامعه برای همه

طرح یک آرمان‌شهر سوسیالیستی



فریدون تحصیلدار

جامعه برای همه

طرح یک آرمان‌شهر سوسیالیستی

فریدون تحصیلدار

آبان ۱۴۰۰

مقدمه

آیا جامعه هویتی مستقل از شهروندان دارد؟ پاسخ به این پرسش هم آری است و هم خیر. بی‌تردید می‌توان از برخی ویژگی‌های جامعه صحبت کرد. مثلاً یک جامعه پویا و جامعه‌ای دیگر دچار رکود است. علت اینکه در چنین مواردی می‌توان از هویت جامعه صحبت کرد آن است که برای پویا یا راکد بودن یک جامعه، این تنها شرایط فردی هر یک از شهروندان نیست که منجر به پویا یا راکد بودن جامعه می‌شود؛ بلکه علاوه بر آن مناسبات بین فردی، قوانین و

هنجارهای اجتماعی نیز در پویایی یا رکود جامعه ایفای نقش می‌کنند.

در طرف مقابل، وقتی راجع به مفاهیمی مانند خوشبختی صحبت می‌کنیم، آنچه وجود دارد صرفاً خوشبختی افراد جامعه است و صحبت از خوشبختی جامعه تنها بر سبیل مجاز صورت می‌گیرد. خوشبختی جامعه عبارت است از مجموع خوشبختی *تک‌تک* افراد جامعه، و وقتی از جامعهٔ خوشبخت صحبت می‌کنیم، منظور این است که میانگین خوشبختی در میان *افراد* جامعه بالا است. دلیلی که می‌توان برای وجود این تمایز میان ویژگی‌هایی نظیر پویایی و ویژگی‌هایی نظیر خوشبختی ارائه کرد، نوع کاربرد واژگان توسط ماست. ما

وقتی از جامعهٔ پویا صحبت می‌کنیم، گویی به چیزی بیش از افراد جامعه نظر داریم و ساختارهایی را در آن دخیلی می‌دانیم که فراتر از پویایی فردی است. اما وقتی از خوشبختی صحبت می‌کنیم، حتی زمانی که می‌گوییم «جامعهٔ الف، جامعهٔ خوشبختی است»، منظورمان خوشبختی تک‌تک افراد جامعه، یا برآیند خوشبختی آن‌هاست.

اگر بپذیریم که در بحث خوشبختی آنچه اهمیت دارد وضعیت انفرادی شهروندان جامعه است، نه شرایط کلی جامعه، یا به عبارتی در بحث خوشبختی، افراد به کلیت اجتماع اولویت دارند، آنگاه از این مطلب نتایج قابل‌توجهی می‌توان گرفت. منظور از اولویت افراد به اجتماع این است که

اگر برای مثال، جامعه‌ای در سطح کلان بسیار ثروتمند بوده، اما هفتاد درصد جمعیت آن زیر خط فقر قرار داشته باشند، آن جامعه را نمی‌توان خوشبخت دانست. ممکن است در شهری چند میلیاردر (در مقیاس دلار) ساکن باشند، اما اکثر مردم شهر از حداقل‌های زندگی نیز محروم باشند. چنین شهری حتی از برخی کشورهای جهان نیز ثروتمندتر است، اما این ثروت به معنای خوشبخت بودن آن شهر نیست. جامعه زمانی خوشبخت است که تمام یا دست‌کم اکثریت شهروندان آن خوشبخت باشند.

با پذیرش این نکته، به این پرسش می‌رسیم که برای رسیدن به جامعه‌ای خوشبخت‌تر چه باید کرد؟ پاسخی که من

به این پرسش می‌دهم آن است که باید تلاش کرد سطح کیفی زندگی تک‌تک افراد جامعه را بالا کشید. برای این کار، ممکن است مجبور شویم از بخشی از ثروت جمعی جامعه چشم‌پوشی کنیم، اما این کار درنهایت به خوشبختی عمومی جامعه ختم می‌شود. اجازه بدهید این مطلب را با مثال معروف کیک ثروت توضیح دهم.

فرض کنید ۱۰ نفر می‌خواهند کیکی ۴ کیلویی را میان خود تقسیم کنند. در جوامع عادی، تقسیم چیزی شبیه به این است: یک نفر یک ۲ کیلو برمی‌دارد، دو نفر هرکدام ۱ کیلو، و ۱ کیلوی باقی‌مانده میان هفت نفر به‌قاعدهٔ هر نفر کمتر از ۱۵۰ گرم تقسیم می‌شود. روشن است که از طرفی ۲ کیلو و

حتی ۱ کیلو برای مصرف شخصی مقدار زیادی است، و از طرف دیگر ۱۵۰ گرم هم برای یک نفر مقدار کمی است. اما فرض کنید به‌جای کیک ۴ کیلویی، کیکی ۳ کیلویی داشته باشیم. اگر این کیک را به‌صورت مساوی تقسیم کنیم، سهم هر نفر می‌شود ۳۰۰ گرم، که برای یک وعده، مثلاً خوردن با چای، مقدار مناسبی است و به نظر می‌رسد که همه به رضایت می‌رسند. در این مثال، اگرچه کیک در حالت دوم نسبت به حالت اول ۲۵ درصد کوچک‌تر است، اما رضایت جمعی نسبت به حالت اول افزایش قابل‌توجهی پیدا می‌کند (زیرا سهم اکثر افراد بیش از دو برابر می‌شود). اما این مثال در عالم واقع چگونه عمل می‌کند؟

جدال دیرینی میان طرفداران اقتصاد آزاد و سوسیالیست‌ها برقرار است. طرفداران اقتصاد آزاد معتقدند که باید مالیات‌ها را کاهش داد و به این نحو سرمایه‌گذاری را برای سرمایه‌داران جذاب و درنتیجه کیک اقتصاد را بزرگ‌تر کرد. در طرف مقابل، کسانی که به سوسیالیسم اعتقاد دارند، یا دست‌کم معتقدند که باید برخی خدمات رفاه اجتماعی را به نفع اقشار ضعیف جامعه افزایش داد معتقدند که اولویت نه با بزرگ‌تر کردن کیک اقتصاد، بلکه با تقسیم عادلانهٔ کیک اقتصاد است.

نکتهٔ دیگری که در این نقطه باید توضیح دهم، تعریف سوسیالیسم است. سوسیالیسم مفهومی است که طی دو سه

قرن اخیر فراوان راجع به آن بحث شده و صورت‌های متنوعی دارد. اما به‌طور خلاصه (و مناسب برای این کتاب) می‌توان گفت که سوسیالیسم تلاش برای ایجاد برابری در جامعه است. البته این برابری‌خواهی، که قاعدتاً برای رسیدن به منفعت تودۀ مردم است، گاهی اثر عکس داشته که می‌توان مصداق آن را در فجایعی که کمونیسم رقم زد، دید. البته باید منصفانه گفت که دست‌کم بخشی از فجایع کمونیسم نه ناشی از ایدۀ اقتصادی آن، که ناشی از ایدۀ سیاسی آن و اولویت دادن به عدالت در مقابل آزادی بود؛ اشتباهی که منجر به بروز فساد سیستماتیک و سرپوش گذاشتن بر روی آن از طریق اختناق و سرکوب شد.

نکتهٔ دیگر آن است که علیرغم تصور برخی، سوسیالیسم با بازار آزاد تعارض ذاتی ندارد و شاید متعارض پنداشتن این دو ناشی از این باشد که در ایدئولوژی کمونیستی، به‌عنوان برجسته‌ترین نمایندهٔ تاریخی سوسیالیسم، این دو مفهوم حقیقتاً متعارض هستند. اما سوسیالیسم فی‌نفسه تعارضی با بازار آزاد ندارد. بازار آزاد یعنی دولت دخالت حداقلی بر ساز و کارهای بازار داشته باشد و مثلاً از تنظیم قیمت‌ها به‌صورت دستوری اجتناب کند یا اقدام به مالکیت بنگاه‌های اقتصادی نکند. اگر این تعریف از بازار آزاد را در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان کشوری کاملاً سوسیالیستی در بستر اقتصاد آزاد داشت. در چنین جامعه‌ای، کافی است سوسیالیسم اهداف

خود را از طریق افزایش نرخ مالیات تأمین کند و اجازه دهد سایر بخش‌های اقتصاد مطابق با روند طبیعی و آزاد خود پیش بروند.

اما نقدها به سوسیالیسم چیست؟ یکی از نقدهای اساسی ناشی از این ایده است که رشد اقتصادی، یا به عبارتی ثروتمندتر شدن «کلیت» جامعه، اصلی‌ترین ارزش اقتصادی یک جامعه است. سوسیالیسم، ازآنجایی‌که مالیات‌ها را افزایش می‌دهد، از جذابیت سرمایه‌گذاری می‌کاهد که این کاهش جذابیت به‌نوبهٔ خود عامل کاهش رشد اقتصادی است. در بالا پاسخ این نقد را دادم و گفتم که اگر معتقد باشیم که سعادت فرد فرد شهروندان جامعه نسبت به سعادت کلیت

جامعه (اگر اساساً چنین سعادتی قابل‌تعریف باشد) اولویت دارد، آنگاه صرفاً بزرگ شدن کیک ثروت جامعه مهم نیست، بلکه چگونگی برش زدن این کیک نیز اهمیت (بلکه اولویت) دارد. پس، اگرچه باید پذیرفت که سوسیالیسم رشد اقتصادی را کند می‌کند، اما این هزینه‌ای است که برای بهبود کیفیت زندگی عموم شهروندان جامعه پرداخت می‌شود، درحالی‌که نفع رشد اقتصادی در شرایط غیرسوسیال عمدتاً به ثروتمندان می‌رسد.

نقد دیگری که به سوسیالیسم وارد است این است که این نظام اقتصادی با ترویج تن‌پروری موجب کاهش انگیزهٔ افراد برای تلاش اقتصادی شده و ازاین‌جهت مجدداً رشد اقتصادی

جامعه آسیب می‌بیند. به این نقد علاوه بر پاسخی که به نقد پیشین داده شد، می‌توان اینگونه پاسخ داد که میان فراهم کردن ملزوماتِ حداقلیِ زندگی برای نیازمندان، تا رسیدن به نقطه‌ای که در اثر وفور خدمات رفاه اجتماعی افراد دچار تن‌پروری و سستی شوند، فاصلهٔ زیادی است. اگر سوسیالیسم محقق شود، و مثلاً افراد به‌جای کارتن‌خوابی و مرگ به دلیل ناتوانی از پرداخت هزینه‌های درمان، در خانه‌هایی حداقلی و در شرایط جسمانی حداقلی زندگی کنند، معنای این شرایط به‌هیچ‌وجه تن‌پروری نیست. بلکه برعکس، چه‌بسا با تأمین شرایط اولیهٔ زندگی و استقرار در شرایط حداقلی سلامت روانی، افراد بتوانند مشارکت فعالانه‌تری در اجتماع داشته

باشند و به این شکل هم از سستی دور شوند و هم به رشد اقتصادی جامعه کمک بیشتری کنند. لذا، ادعای ختم شدن سوسیالیسم به تن‌پروری ارائهٔ تصویری کاریکاتورگونه از سوسیالیسم است.

نقد دیگری که به سوسیالیسم وارد می‌شود این است که سوسیالیسم پول افراد ثروتمند را می‌گیرد و به افراد نیازمند می‌دهد، حال‌آنکه آن پول «حق» افرادی است که برای کسب آن تلاش کرده و از طرق مشروع به ثروت رسیده‌اند. پاسخ به این نقد کمی پیچیده‌تر است. نخست آنکه مالکیت یک مفهوم قراردادی است. همان‌طور که امروزه در ذهن ما مالکیت افراد بر هرآنچه از طریق تلاش شخصی به دست می

آورند امری بدیهی است، شرایط می‌توانست از سپیدمان حیات اجتماعی بشر به‌گونه‌ای پیش رود که مالکیتْ امری جمعی باشد (مانند آنچه کمونیسم ادعا می‌کند). انسان‌ها در گذشته قرارداد کردند که هر کس در اثر زحمت خود چیزی به دست آورد، مالک آن خواهد بود. این توافق می‌توانست جور دیگری باشد، یا اصلاً مای امروزی می‌توانیم توافق جدید خودمان را داشته باشیم؛ توافقی که طبق آن گرفتن بخش عمده‌ای از درآمد ثروتمندان و دادن آن به فقرا عملی ظالمانه نباشد. نکتهٔ دیگر آن است که همین حالا هم ثروتمندان بیش از سایر افراد جامعه مالیات می‌دهند. چه نرخ مالیات ثابت باشد، چه پلکانی، در هر دو صورت افراد

ثروتمند بیش از افراد دیگر جامعه مالیات پرداخت می کنند. نرخ مالیات ثابت یعنی اینکه مثلاً تمام افراد جامعه ۲۰ درصد از سود سالیانهٔ خود را مالیات بدهند. روشن است که در این شرایط کسی که سود بیشتری دارد از کسی که سود کمتری دارد، مبلغ بیشتری می‌پردازد (هرچند که درصد پرداخت یکسان است). مالیات پلکانی یعنی هرکس سود بیشتری می کند، باید درصد بیشتری نیز مالیات بپردازد. در این سیستم افراد ثروتمند به نحو مضاعف مالیات بیشتری پرداخت می کنند. این در حالی است که تمام افراد در یک جامعه زندگی می کنند و کم و بیش به یک اندازه از دولت خدمات می گیرند. پس، اگر در شرایطی که امروزه در جهان معمول

است افراد ثروتمند بیشتر از افراد معمولی جامعه مالیات می‌پردازند و ظلمی هم صورت نمی‌گیرد، پرداخت بیشتر مالیات هم ظالمانه نخواهد بود.

پس از ذکر این مقدمه -که در آن سعی کردم به شکلی کاملاً خلاصه برتری سوسیالیسم بر رقیبش را توضیح داده، و برخی نقدهای اصلیِ متوجه به سوسیالیسم را پاسخ دهم- در ادامه سعی می‌کنم تصویری آرمان‌شهری از یک جامعهٔ سوسیالیستی ارائه دهم. جامعه‌ای که به گمان من در آن مردم بسیار خوشبخت‌تر از جوامع امروزی زندگی خواهند کرد. این تصویر در سه مرحله تا رسیدن به جامعهٔ سوسیالیستی آرمانی ارائه می‌شود. هدف من البته به تصویر کشیدن دقیق

چنین جامعه‌ای نیست؛ بلکه صرفاً می‌خواهم در حد ارائهٔ ایده مطالبی را بیان کنم تا جهت‌نمایی باشد برای اندیشه‌های آتی.

مرحلهٔ اول

برای حرکت به‌سوی جامعهٔ سوسیالیستی که در آن برابری اجتماعی فراگیر است و خدمات رفاهی در دسترس همگان قرار دارد، کارهایی باید انجام داد. مهم‌ترین آن‌ها افزایش مالیات است. اقدامات رفاهی نیازمند بودجه است و در عموم کشورها اصلی‌ترین راه تأمین این بودجه، افزایش مالیات است. این افزایش هم شامل طبقهٔ ثروتمند می‌شود، هم طبقهٔ متوسط (هرچند طبیعتاً با درصدهای متفاوت). سوسیالیسم قیامی بدخواهانه علیه سرمایه‌داران نیست؛ بلکه حرکتی است اصلاحی به نفع طبقات فرودست جامعه؛ لذا علاوه بر

ثروتمندان، طبقهٔ متوسط نیز باید در این اقدام سهم خود را پرداخت کند.

یکی از بهترین منابعی که می‌توان از آن مالیات گرفت، ارث است. مالیات بر ارث همین حالا هم اجرا می‌شود. همان‌طور که گفته شد، یکی از نقدها به سوسیالیسم این است که اگر مالیات بیش‌ازحد سنگین باشد، سرمایه‌گذاران انگیزهٔ خود را برای سرمایه‌گذاری و خلق ثروت از دست داده، کلیت اقتصادی جامعه تضعیف می‌شود. اما مالیات بر ارث تا حد زیادی از این نقد مصون است؛ زیرا انگیزهٔ اصلی افراد از جمع‌آوری ثروت نه واگذاری آن به فرزندان خود، بلکه اولاً ثروتمندتر شدن خود ایشان است. به همین خاطر، مالیات بر

ارث، هرچقدر هم که سنگین باشد نوعاً تأثیری بر انگیزهٔ افراد برای جمع‌آوری ثروت ندارد. اگر دولت مالیات عمومی را تا ۹۰ درصد بالا ببرد، عملاً سرمایه‌گذاران دردسرهای ادارهٔ یک کسب‌وکار را تنها برای ۱۰ درصد باقی‌مانده نمی‌پذیرند. اما اگر بر ارث ۹۰ درصد مالیات وضع شود چطور؟ بعید است تأثیر خاصی بر تلاش صاحبان کسب‌وکار بگذارد؛ چون هدف اصلی هر کس از کسب ثروت رسیدن خود او به ثروت است و ثروتمند کردن وارثان تنها یک هدف فرعی است.

در رابطه با مالیات بر ارث باید به چند نکته توجه داشت. نخست آنکه این مالیات نیز به‌صورت پلکانی اجرا می‌شود، تا با مرگ صاحب سرمایه شیرازهٔ زندگی وارثان از هم نپاشد.

برای مثال، اگر کسی تنها در حد یک خانه از خودش ارث باقی بگذارد، اگر دولت بیاید و ۹۰ درصد از آن خانه را بگیرد (ولو اینکه در عوض یک خانهٔ دولتی کوچک به بازماندگان بدهد)، سطح زندگی بازماندگان دچار تغییر اساسی می‌شود و ازاین‌جهت آسیب می‌بینند. چنین تغییری روان عمومی جامعه را نیز متأثر می‌کند؛ زیرا این نگرانی را به افراد جامعه تزریق می‌کند که با درگذشت آن‌ها خانواده‌شان در نردبان اقتصادی سقوط کرده و رنج خواهند کشید. به همین خاطر، لازم است در این زمینه حساب‌شده عمل کرد. اجازه بدهید توضیحات بیشتر را در قالب یک طرح فرضی ارائه کنم:

(برای اینکه مطالبی که در ادامه می‌آید برای افراد ملموس باشد، آن را بر اساس دلار ارائه می‌کنم. قیمت فعلی دلار در بازار آزاد ایران حدود ۵۰ هزار تومان است).

فرض کنید شخصی، برای مثال در ایران، پس از مرگ معادل ۱۰۰ هزار دلار از خود ارث باقی بگذارد. این ارث تنها شامل یک خانهٔ ۱۰۰ متری است. وارثان او یک همسر و دو فرزندِ صغیر هستند. در اینجا، با فرض اینکه ارث به‌طور مساوی بین این افراد تقسیم شد، به هرکدام حدوداً ۳۳ هزار دلار ارث می‌رسد. این پولِ چندان زیادی نیست و دولت یا نباید اساساً از وراث مالیاتی بگیرد، یا مالیات باید حداکثر تا

۱۰ درصد اخذ شود. آن هم نه به صورتی که وراث مجبور به فروش خانه شوند، بلکه به‌صورت اقساط بلندمدت.

حال فرض کنید همان شخص پس از مرگ ۱ میلیون دلار ارث باقی می‌گذارد. این پولی است که با آن می‌توان ده خانهٔ ۱۰۰ هزار دلاری (مشابه مثال قبلی) خرید. در اینجا فرض کنید که برای هرکدام از وراث ۱۰۰ هزار دلار در نظر گرفته شود که مبلغ قابل‌توجهی است و زندگی آن‌ها را در یک حاشیهٔ امن قرار می‌دهد. با این حساب، از کسی که ۱ میلیون دلار ارث باقی می‌گذارد، می‌تواند تا ۷۰ درصد مالیات گرفت بی آنکه وراث او سقوط خیلی زیادی را در مراتب اقتصادی تجربه کنند.

اگر شخص مورد بحث از خودش ۱ میلیارد دلار باقی بگذارد شرایط چگونه پیش مرود؟ در چنین شرایطی به نظر می‌رسد می‌توان حتی تا ۹۷ درصد نیز مالیات گرفت و باز هم مطمئن بود که بازماندگان که به هر کدام ۱۰ میلیون دلار ارث می‌رسد، زندگی خیلی خوبی خواهند داشت. البته زندگی جدید آن‌ها به لوکسی زندگی قبلی نخواهد بود (شاید مجبور شوند قایق تفریحی خانواده و ویلاهای خارج از کشور را بفروشند) اما هنوز هم زندگی خوب، بلکه لوکسی خواهند داشت.

با توجه به مثال بالا، می‌توان مالیات بر ارث را به شکل قابل‌توجهی افزایش داد، بی‌آنکه ضرر خاصی متوجه افراد و خودِ جامعه شود.

شاید در اینجا کسی بگوید که وضع چنین قوانینی در رابطه با ارث به‌سادگی قابل دور زدن است و افراد می‌توانند پیش از مرگ اموال خود را به نام وراث خود ثبت کنند. اما با این ترفند هم می‌توان به این صورت مقابله کرد که هر زمان که فردی در قید حیات بخواهد مالی را به وراث قانونی خود (یعنی کسانی که با مرگ او به‌طور خودکار ارث می‌برند) منتقل کند، این کار را تنها تا سقفی می‌تواند انجام دهد که اگر در همان لحظه فوت کند به آن وارث ارث می‌رسد. برای

مثال، در مورد فردی که ۱ میلیارد دلار ثروت داشت، او در زمان حیاتش تنها می‌تواند به هر یک از وراث خود تا سقف ۱۰ میلیون دلار پول هدیه بدهد. ضمن اینکه همین پول هم ارث آن فرد تلقی می‌شود و دیگر پس از مرگِ والد خود سهمی از ارث نمی‌برد. اما والد اگر خواست برای مثال در راه‌اندازی کسب‌وکاری به فرزند خود کمک کند، می‌بایست این کسب‌وکار را به نام خودش ثبت کند و فرزند را تنها در حدی معقول در سود کار شریک کند (مثلاً به‌عنوان صاحب ایده تا ۵۰ درصد از سود یا به‌عنوان مدیرعامل تا ۲۰ درصد از سود را به او بدهد).

این‌ها منافعی است که مالیات بر ارث دارد و اتفاقاً بیش از وضعیت فعلی با روح سرمایه‌داری سازگار است. سرمایه‌داری بر خلاقیت و توانایی افراد تأکید زیادی دارد و رشد اقتصادیِ همراه با تلاش را می‌ستاید. اما واقعیت این است که در نظام سرمایه‌داری، وقتی شخصی به ثروت می‌رسد، وارثان او تا چند نسل بدون اینکه کار خاصی انجام داده باشند در همان سطح از زندگی باقی می‌مانند. اما در جامعهٔ سوسیالیستی ما، تنها افرادی بر قلهٔ ثروت می‌نشینند که خودشان زحمت صعود به آن قله را کشیده باشند.

اکنون باید گفت که پول حاصل از مالیات چطور باید هزینه شود. این پول در حوزه‌های مختلفی می‌تواند هزینه شود، اما مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. نیازهای اولیهٔ زندگی (خوراک، پوشاک، مسکن)؛
۲. درمان رایگان؛
۳. تحصیل رایگان.

عمدتاً در جوامعی که فضا برای گفتگو درباب سوسیالیسم (یا دست‌کم درجه‌ای از آن) باز است، اصلی‌ترین مسائلی که درباب آن نزاع صورت می‌گیرد، تحصیل رایگان و خدمات بهداشتی رایگان است. این در حالی است که تأمین نیازهای اولیه برای تمامی افراد جامعه ضروری‌تر از دیگر

مسائل است. کسی که شب را در خیابان با شکم گرسنه سر می‌کند، چندان دل‌نگران خدمات درمانی و تحصیلی رایگان نیست. پس اولویت با تأمین نیازهای اولیۀ افراد یعنی خوراک، پوشاک و مسکن است.

دولت‌ها باید حداقلی از غذا را برای شهروندان خود تضمین کنند. یعنی سه وعده غذا در روز، در حجمی که نیاز افراد را رفع کند. این تأمین غذا می‌تواند به‌صورت توزیع مواد غذایی خام یا برپایی مراکز توزیع غذای آماده باشد. در اینجا مشکلی که باید به آن توجه شود این است که باید کاری کرد تا تنها افراد نیازمند از این امکانات بهره‌مند باشند. این کار را می‌توان به دو شیوه انجام داد: ۱ـ سیستم بوروکراتیک؛ ۲ـ

سیستم طبیعی. در شیوهٔ اول افراد نیازمند باید ثبت‌نام شوند و مثلاً برای هرکدام کارت‌هایی صادر شود تا از طریق آن بتوانند به اقلام توزیعی دسترسی داشته باشند. مشکل این راه‌حل آن است که اولاً هزینه‌بر است؛ ثانیاً همواره ممکن است افرادی که نیازمند واقعی نیستند بتوانند خود را وارد فهرست نیازمندان کرده و از امکانات موجود سوءاستفاده کنند. سیستم طبیعی این است که حجم و کیفیت غذاها به‌گونه‌ای باشد که تنها افرادی که واقعاً نیازمند هستند سراغ آن بروند. یا می‌شود در مراکزِ توزیع غذای آماده صف‌ها را به نحوی مدیریت کرد که هر فرد برای گرفتن غذا لازم باشد مدت قابل‌توجهی در صف بایستد. در این صورت تنها افرادی

که واقعاً نیازمند غذا باشند ترجیح می‌دهند که از این طریق غذا تهیه کنند. البته در سیستم طبیعی نیز ممکن است افرادی که نیازمند واقعی نیستند از امکانات استفاده کنند؛ اما درهرصورت به نظر می‌رسد در هیچ سیستمی امکان اینکه بتوان به نحو مطلق جلوی سوءاستفاده را گرفت، وجود ندارد.

نیاز اساسی دیگر، نیاز به پوشاک است. دولت موظف است در میان شهروندان نیازمند در فاصله‌های زمانی، مثلاً سالی دو بار، لباس توزیع کند. در اینجا نیز، مانند بالا، برای مدیریت توزیع می‌توان از هر دو سیستم بوروکراتیک یا طبیعی بهره برد. دولت می‌تواند کیفیت لباس‌ها را در سطحی نگه دارد که تنها نیازمندان واقعی سراغ آن بروند، یا تهیهٔ آن

را فرایندی نسبتاً زمان‌بر در نظر بگیرید که افراد بی‌نیاز سراغ آن نروند.

اما مسکن مسئلهٔ پیچیده‌تری است. تهیهٔ مسکن برای تمام نیازمندان بسیار پرهزینه است. در یک جامعهٔ سوسیالیستی دولت می‌تواند افراد بی‌خانمان را، بسته به بودجه‌ای که دارد، در فضاهای عمومی مانند گرمخانه‌ها اسکان دهد، یا اینکه آن‌ها را در فضاهای شخصی ساکن کند. مطمئناً مورد دوم ارجحیت دارد. دولت می‌تواند برای افراد و خانواده‌ها متراژ کمی را (مثلاً به ازای هر نفر ۱۰ متر یا کمتر) در نظر بگیرد. چنین مسکن‌هایی باید با دقت زیادی مدیریت شوند و علی‌رغم اینکه سیستم طبیعی می‌تواند از روی آوردن افراد

متمکن به چنین مسکن‌هایی جلوگیری کند، اما همواره ممکن است کسانی که مایل به مهاجرت به کلان‌شهرها هستند حاضر باشند در چنین مسکن‌هایی به‌صورت حاشیه‌نشینی زندگی کنند. در این شرایط، باید تمهیدات بوروکراتیکی اندیشیده شود تا تنها افراد نیازمندی که از پیش ساکن یک شهر هستند بتوانند از امکانات مسکن رفاهی آن شهر استفاده کنند و به این طریق جلوی حاشیه‌نشینی گرفته شود.

آنچه راه‌حل طبیعی را (یعنی ارائهٔ امکانات با حداقل قابل‌قبول کیفیت) برای توزیع امکانات اولیه جذاب می‌کند آن است که با وجود اینکه امکانات اولیه به افراد حاشیهٔ امن روانی می‌دهد که بدانند هرگز خودشان و عزیزانشان به قعر

زندگی انسانی سقوط نمی‌کنند، انگیزهٔ پیشرفت را در آن‌ها زنده نگه می‌دارد. اگر کسی از امکانت رایگانی که کیفیت بالایی دارند برخوردار باشد، چرا باید برای تغییر شرایط و داشتن زندگی مستقل از دولت تلاش کند؟ اگر امکانات رفاهی از حد قابل‌توجهی عبور کند، موجب رواج تن‌پروری در جامعه می‌شود. بعلاوه، سیستم طبیعی تنها برای افرادی که شرایط عمومی عادی دارند برقرار است. یعنی برای سالمندان یا معلولانِ نیازمند، از سیستم طبیعی استفاده نمی‌شود؛ بلکه نیازهای آنان به شیوه‌ای کرامت‌مندانه‌تر رفع می‌شود.

پس از رفع نیازهای اولیه، اصلی‌ترین نیازی که باید موردتوجه قرار داد، نیازهای بهداشت و سلامت است. در

مورد نیازهای بهداشت و سلامت، برعکس نیازهای اولیه، دولت باید این امکانات را با حداکثر کیفیت برای تمام جامعه فراهم کند؛ زیرا مردم تا وقتی‌که واقعاً نیاز به درمان نداشته باشند سراغ پزشک نمی‌روند و امکان سوءاستفاده در این بین اندک است. البته این حکم به معنای تجویز ریخت و پاش نیست، به‌طوری‌که مثلاً داروخانه‌های به‌صورت رایگان به هرکس هر چیزی که خواست را بدهند؛ بلکه سیستم درمانی باید تا جای ممکن ضابطه‌مند باشد تا رایگان بودن خدمات موجب اسراف نشود.

نیاز اساسی دیگری که برای یک جامعه ضروری است، امکان تحصیل رایگان است. در بسیاری از کشورها بخشی از

کودکان از تحصیل بازمی‌مانند. این باعث می‌شود که آیندهٔ شغلی آن‌ها مسیر متفاوتی را طی کند و به‌طور عمومی در آینده نتوانند به مشاغل سطح بالاتر با درآمد بیشتر برسند. اما تحصیل رایگان در مدرسه این شرایط را تعدیل می‌کند.

در مورد تحصیلات عالی نیز، باید دست‌کم به‌اندازهٔ رفع نیازهای جامعه ظرفیت تحصیل رایگان فراهم باشد. یعنی دانشگاه‌ها باید به شکلی باشند که اگر جامعه به تحصیلات عالی در حوزه‌ی خاصی نیاز دارد، این نیاز از طریق دانشگاه‌های رایگان تأمین شود؛ اگر غیر از این (و شبیه ایران فعلی) باشد، بخشی از نیازهای جامعه از طریق تحصیل‌کردگان در دانشگاه‌های رایگان تأمین می‌شود، اما

ظرفیت مازاد شغلی به کسانی می‌رسد که پول داشته‌اند و در دانشگاه‌های خصوصی و پولی تحصیل‌کرده‌اند. اینجا جایی است که نابرابری بروز پیدا می‌کند. بحث از اینکه در کنار مدارس و دانشگاه‌های دولتی، مدارس و دانشگاه‌های خصوصی نیز می‌توانند فعال باشند یا خیر، بحثی است که می‌توان به‌تفصیل به آن پرداخت. اما آنچه اهمیت دارد این است که کسی به دلیل نداشتن پول از تحصیل بازنماند.

مطلب دیگری که آن‌قدر اهمیت دارد که در مرحلۀ اول برقراری یک جامعۀ سوسیالیستی باید به آن توجه داشت، دادن امکانات ویژه به معلولان است. تعداد معلولان جوامع بیش از آن مقداری است که عموماً تصور می‌شود. علت این

امر جا ماندن معمولان در خانه‌ها و مراکز نگهداری است؛ چراکه تردد در فضاهای عمومی برای معلولان آسان نیست. معلولان از انجام بسیاری کارها و استفاده از بسیاری از امکانات محرومند و همین زندگی را برای آن‌ها دشوارتر از افراد فاقد معلولیت می‌سازد. شرایط جامعه هرچقدر هم که برای معلولان ایدئال باشد، باز میزان سعادت آن‌ها در زندگی از عموم افراد جامعه پایین‌تر باقی بماند. کاری که دولت سوسیالیستی می‌تواند انجام دهد این است که امکانات وسیعی در اختیار معلولین قرار دهد، تا زندگی کردن برای آن‌ها ساده‌تر شده، طعم سعادت را بیشتر بچشند. شاید در تمامی جوامع امکاناتی برای معلولان وجود داشته باشد، اما می‌توان

گفت در هیچ جامعه‌ای این امکانات کافی نیست. معلولان باید مبلغی را به‌عنوان حقوق ماهیانه دریافت کنند. این مبلغ باید مقدار قابل‌توجهی باشد تا هم بتوانند از امکانات مادی یک فرد معمولی برخوردار باشند، و حتی فراتر از آن، از امکانات سطح بالاتری بهره‌مند شوند که کمک کند رنجی که می‌کشند تا حدودی جبران شود. البته معلولت افراد تفاوت‌هایی دارد. برخی به‌طور کامل از کارکردن ناتوانند، و برخی می‌توانند شغل‌هایی داشته باشند. طبیعتاً دستهٔ نخست باید از حمایت دولتی کامل و پرداخت ماهیانهٔ حقوقی درخور توجه بهره‌مند شوند، درحالی‌که دستهٔ دوم باید به شکل متعادل‌تری از مزایا استفاده کنند.

نکته‌ای که در برقراری سوسیالیسم باید موردتوجه قرار داد این است که سوسیالیسم یک امر ذومراتب است و چنین نیست که جامعه‌ای یا سوسیالیستی باشد یا نباشد؛ بلکه جوامع می‌توانند به درجات مختلفی سوسیالیستی باشند. همچنین باید توجه داشت که یک جامعهٔ غیرسوسیالیستی را نمی‌توان ظرف یک سال کاملاً سوسیالیستی کرد. سوسیالیسم باید به‌تدریج در جامعه تزریق شود تا هم بتوان فرایندهای بوروکراتیک آن را تدوین کرد، و هم اینکه سرمایه‌گذاران یک‌مرتبه دچار وحشت نشوند. اگر ظرف یک روز نرخ مالیات دو برابر شود، بسیاری از سرمایه‌گذاران از کشور خواهند گریخت، اما اگر این فرایند طی ۲۰ سال انجام شود، حب وطن باعث می‌شود

بسیاری از سرمایه‌گذاران سرمایه‌گذاری در کشور خودشان که نرخ مالیات بالاتری دارد را به سرمایه‌گذاری در خارج از کشور ترجیح دهند.

نکته‌ای که لازم است پیش از ورود به مرحلۀ دوم بیان شود این است که با توجه به گسترش روزافزون اتوماسیون و نیز بسط کاربردهای هوش مصنوعی، نیاز به نیروی کار انسانی رو به کاهش است و احتمالاً در دهه‌های آینده با موجی از بیکار گسترده روبرو خواهیم بود. در چنان شرایطی، که چه‌بسا اکثر افراد جامعه کاری برای انجام دادن ندارند، تنها راه نجات جامعه از فقر و افسردگی فراگیر تحقق سوسیالیسم، دست‌کم در حد مرحلۀ اولی است که در اینجا توضیح داده شد.

مرحلهٔ دوم

مرحلهٔ اول تحقق جامعهٔ سوسیالیستی عبارت بود از افزایش مالیات‌ها و تأمین حداقلی نیاز شهروندان. البته ممکن است در جامعه‌ای، به دلیل ثروتمند نبودن آن جامعه، نتوان همین مرحله را هم به‌طور کامل اجرا کرد، اما درهرصورت جهت‌گیری باید به آن سمت باشد. نکته‌ای که در مورد مرحلهٔ اول باید موردتوجه قرار داد این است که اجرای سوسیالیسم در کشورهای فقیر چه‌بسا نه‌تنها سودی برای طبقات فقیر نداشته باشد، بلکه باعث شود روند توسعه کند شده و کشور دیرتر به سطحی از ثروت برسد که برای اجرای مؤثر

سوسیالیسم لازم است. لذا اجرای سوسیالیسم در کشورهای فقیر توصیه نمی‌شود.

اما مرحلهٔ دوم تحقق جامعهٔ سوسیالیستی عبارت است از به حداکثر رساندن درآمدهای دولت از طریق اخذ مالیات حداکثری. اما منظور از مالیات حداکثری چیست؟

شاید ابتدا چنین به نظر برسد که هرچقدر درصد مالیات بالاتر باشد، درآمد دولت نیز به همان اندازه افزایش می‌یابد. اما این فرض نادرست است. اگر دولتی ۱۰۰ درصد از درآمد مردم را به‌عنوان مالیات بگیرد، اساساً دیگر کسی فعالیت اقتصادی انجام نخواهد داد تا سودی حاصل شود و دولت بتواند آن را اخذ کند. اگر دولت ۹۹ درصد از درآمد مردم را

به‌عنوان مالیات بگیرد نیز وضع چندان متفاوت نخواهد بود. با کاهش درصد مالیات، اندک‌اندک انگیزۀ فعالیت اقتصادی در مردم شکل می‌گیرد. از طرف دیگر، اگر دولتی از مردم صفر درصد مالیات بگیرد، یعنی اصلاً مالیات نگیرد، درآمدی هم نخواهد داشت. اگر ۱ درصد مالیات بگیرد، باز هم درآمد چندانی ندارد و بهتر است که ۲ درصد مالیات بگیرد. ۲ درصد نیز نسبت به ۳ درصد درآمد کمتری نصیب دولت می‌کند و بهتر است که دولت ۳ درصد مالیات بگیرد. این روند به همین شکل ادامه می‌یابد.

وقتی از صفر درصد به سمت بالا حرکت کنیم، و همچنین از ۱۰۰ درصد به سمت پایین بیاییم، در نقطه‌ای به

مالیات بهینه می‌رسیم؛ یعنی دولت در آن درصدِ مشخص (مثلاً ۵۶ درصد، یا ۷۳ درصد، یا...) بیشترین درآمد را از طریق مالیات کسب می‌کند. مرحلهٔ دوم جامعهٔ سوسیالیستی مختصِ رسیدن به این سطح از مالیات، یعنی مالیات بهینه، است. درواقع مرحلهٔ دوم ادامه‌ی کمّی مرحلهٔ اول است که در آن درآمدهای ناشی از مالیات به حداکثر خود رسیده و به همان نسبت خدمات رفاه اجتماعی نیز غنی‌تر می‌شود.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که احتمالاً اگر در شرایط فعلی دنیا یک کشور به مرحلهٔ دوم سوسیالیسم وارد شود، به‌سرعت شکست می‌خورد. درواقع پیش از آنکه حرکت تدریجی مرحلهٔ اول حتی به مرحلهٔ دوم نزدیک هم

بشود، شکست رخ می‌دهد. علت این مطلب آن است که اگر فرض بگیریم مالیات بهینه مثلاً ۷۳ درصد باشد، سرمایه گذران می‌توانند به‌جای پرداخت این مبلغ در کشور خودشان، در کشور همسایه که نرخ مالیات به‌مراتب کمتری دارد سرمایه‌گذاری کنند. با این حساب، تقریباً هیچ سرمایه‌گذاری بزرگی انجام نخواهد گرفت.

به نظر می‌رسد پیش‌شرط تحقق مرحلهٔ دوم، برقراری نظام کم و بیش یکپارچهٔ مالیاتی در سطح جهان باشد تا سرمایه نتواند به خاطر فرار از پرداخت مالیات، از یک نقطه به نقطهٔ دیگری بگریزد. وقتی تمام نقاط جهان نرخ مالیات یکسانی

داشته باشد، دیگر جایی به‌عنوان بهشت مالیاتی وجود ندارد تا سرمایه‌ها به آنجا بگریزد.

مرحلهٔ سوم

اگر مرحلهٔ دوم تنها ادامهٔ کمّی مرحلهٔ نخست بود، مرحلهٔ سوم به شکل قابل‌توجهی از گام دوم فراتر می‌رود و جامعهٔ سوسیالیستی به شکل آرمانی خود نزدیک می‌شود. در این مرحله، تلاش می‌شود که برابری اجتماعی به شکل حداکثری در میان شهروندان برقرار شود، و هرگونه نقصی در زندگی افراد که ناشی از انتخاب خود آن‌ها نبوده و به شکل ملموسی موجب کاهش کیفیت زندگی‌شان می‌شود، جبران شود. اجازه بدهید با چند نمونه مطلب را توضیح دهم.

مجدداً مهم‌ترین افرادی که باید در اینجا مورد توجه قرار داد، معلولان هستند. طبیعتاً هیچ‌کس به‌دلخواه خود معلول نمی‌شود. از طرفی معلولیت موجب کاهش قابل‌توجه کیفیت زندگی است و حتی در برخی موارد زندگی را کاملاً مختل می‌کند. در جامعهٔ سوسیالیستیِ ایدئال چنین نیست که معلولان صرفاً امکانات اولیهٔ زنگی را دریافت کنند. حتی چنین نیست که معلولان اندکی بیش از سایر افراد نیازمند جامعه امکانات دریافت کنند. بلکه معلولان مبلغ زیادی را به‌عنوان جبران شرایطی که دارند دریافت می‌کنند تا بتوانند کیفیت زندگی خود را به نحو چشمگیری ارتقاء دهند. برای مثال، یک نابینا آن‌قدر پول دریافت می‌کند که بتواند خانه‌ای در منطقهٔ خوب

شهر تهیه کرده، ماشینی بالاتر از سطح متداول جامعه خریده، و بتواند دستیاری تمام‌وقت داشته باشد. حتی بعد از تهیهٔ تمام این امکانات باید آن‌قدر پول برای او باقی بماند که بتواند از زندگی بهره‌مند شده و لااقل بخشی از لذت‌هایی که به‌واسطهٔ نابینایی خود از آن‌ها محروم است، جبران شود.

در مثال دیگر، فردی را در نظر بگیرید که در خانواده‌ای با سطح فرهنگی پایین متولد می‌شود. چنین فردی به‌واسطهٔ عدم آگاهی والدینش به بسیاری از مسائل تربیتی، آسیب‌هایی می‌بیند که اثراتش تا انتهای عمر با او باقی می‌ماند و از همان ابتدا در قیاس با کسی که در یک خانوادهٔ فرهنگی متولد می‌شود عقب است. برای چنین شخصی نیز باید با پرداخت

مقداری پول جبران خسارت بشود. البته، مطمئناً پولی که این شخص دریافت می‌کند، از میزان پولی که فردی معلول دریافت می‌کند به‌مراتب کمتر است.

مورد دیگر می‌تواند افرادی باشند که ظاهر زیبایی ندارند. در یک دولت سوسیالیستیِ آرمانی، عمل‌های جراحی زیبایی، آنجایی که لازم تشخیص داده شود، برای افراد رایگان خواهد بود. همچنین، برخی از نازیبایی‌ها که با عمل جراحی قابل اصلاح نیستند، پس از تشخیص کمیته‌های مربوطه، مشمول پرداخت‌های جبرانی خواهند شد. به‌این‌ترتیب، افرادی که کمتر از نُرم جامعه زیبا هستند، یا بیش‌ازحد کوتاه یا بلند

هستند، بسته به تشخیص کمیته‌های مربوطه، به درجات مختلف مبالغی را دریافت می‌کنند.

در مورد دیگر فرض کنید فردی در اثر یک حادثه به کما می‌رود و مدتی از زندگی خود را به این طریق از دست می‌دهد. چنین شخصی پس از به هوش آمدن بابت مدتی از عمرش که از دست داده، مبلغ جبرانی دریافت می‌کند. در یک جامعهٔ سوسیالیستی آرمانی حتی راجع به جبران موارد کم‌اهمیت‌تر نیز می‌توان صحبت کرد: اگر کسی عینکی است (بسته به شمارهٔ چشمش)، یا از نعمت پدر و مادر محروم است، یا فشار خون دارد یا... دولت برای هرکدام از این نقص‌ها مبلغی را به‌عنوان جبرانی پرداخت خواهد کرد. ممکن است

پول دریافتی فرد برای برخی از این نقص‌ها در حد خرید یک وعده غذا در سال باشد، یا ممکن است به هزاران دلار در ماه برسد. اما درمجموع، فرد مبالغی را بابت مشکلات زندگی خود که در وقوع آن‌ها نقشی نداشته دریافت می کند و به این طریق «تا حدی» مشکلات زندگی شهروندان جبران می‌شود. میگویم «تا حدی»، زیرا روشن است که برای مثال فرد معلول، هرچقدر هم که ثروت داشته باشد، باز در رسیدن به کامیابی آنچنان که افراد غیرمعلول می‌توانند کسب کنند، ناکام خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که چه‌بسا برخی دولت‌ها، حتی در صورت تحقق مالیات بهینه،

نتوانند از پس تأمین مخارج جامعهٔ سوسیالیستیِ آرمانی برآیند. در این شرایط توقعی برای رسیدن به جامعهٔ آرمانی نیست؛ اما در صورت تحقق بودجهٔ لازم، مرحلهٔ سوم نیز برای رسیدن به جامعهٔ آرمانی سوسیالیستی می‌بایست اجرا شود. ضمناً باید توجه داشت که تمام نقص‌هایی که در مرحلهٔ سوم مورد توجه قرار می‌گیرند اولویت یکسانی ندارند. مثلاً پرداخت مبالغی به معلولین نسبت به پرداخت پول به کسی که ضعف بینایی دارد ارجح است و تا زمانی که هزینه‌های طرح‌های حمایت از معلولین کامل نشده، نمی‌توان سراغ طرح جبران ضعف بینایی افراد رفت. بااین‌حال، در جامعهٔ سوسیالیستی آرمانی، افراد براساس فقدان‌های خود مبالغی را

به‌صورت جبرانی دریافت می‌کنند. شاید آن مبالغ چندان بالا نباشند، اما وقتی کسی چند مشکل را هم‌زمان داشته باشد، احتمالاً در انتهای کار مبلغ قابل‌توجهی را به‌عنوان جبرانی دریافت خواهد کرد. البته روشن است که این مبالغ هرگز جبرانی نقص‌هایی مانند نقص عضو، یا فقدان والدین را نمی کنند، اما درهرصورت تا حدی مایهٔ تسلی خاطر افراد آسیب‌دیده هستند.

همچنین باید این نکته را در نظر داشت که قرار نیست در یک جامعهٔ سوسیالیستی تمام مالیات خرج خدمات رفاهی شود. بخش عمده‌ای از مالیات باید صرف توسعهٔ زیرساخت‌ها شود و در این حرفی نیست. تمام طرح‌هایی که در سه مرحلهٔ

فوق راجع به آن‌ها صحبت شد در توازن با توسعهٔ زیرساخت‌ها و خدمات دولتی که در زمرهٔ خدمات رفاهی نیستند (مانند بودجهٔ تحقیقات دانشگاهی) اجرا می‌شوند. تشخیص اینکه این توازن چگونه باید برقرار شود، و اگر X مقدار پول موجود است، این پول باید به‌صورت نقدی به افراد خاصی پرداخت شود، یا مثلاً در تحقیقات علمی خرج شود، در هر مورد متفاوت است و باید متناسب با موقعیت راجع به آن تصمیم‌گیری شود. آنچه متن حاضر تجویز می‌کند، این است که خدمات رفاهی، ولو به شکل حداکثری آن، باید دارای اولویت باشند و چنین نباشد که تنها پس از صرف هزینه‌های زیرساختی، تحقیقاتی، فرهنگی و غیره، اگر پولی

باقی ماند، سراغ خدمات رفاهی رفت. رفاه شهروندان، خصوصاً افراد آسیب‌پذیر و آسیب‌دیده اولویت اصلی جامعه است، و در بسیاری موارد نسبت به ساخت جاده‌ها و پل‌ها نیز اولویت دارد.

*

حاصل بحث اینکه جامعه بستری نیست که تنها ثروتمندان، و حداکثر طبقهٔ متوسط از آن بهره‌مند شده و در آن طعم سعادت را بچشند. جامعه متعلق به تمام اعضای جامعه است و همه باید تا جای ممکن به نحو برابر از زندگی در آن لذت برده و طعم سعادت را بچشند.